



پشتیبانی مالی برای کودکان یهود

در سال یازدهم هجری

شب اول محرم ۱۴۳۶

برای دریافت فایل صوت، متن و پاورپوینت مربوط به
مباحث مطرح شده در این شبها می توانید به پایگاه
اینترنتی

www.basadeqan.com

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد



بخشی از زیارت «جامعه ائمه المؤمنین (علیهم السلام)»:

«فَلَمَّا مَضَى الْمُصْطَفَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اخْتَطَفُوا الْغُرَّةَ، وَأَنْتَهَزُوا الْفُرْصَةَ، وَأَنْتَهَكُوا الْحُرْمَةَ، وَغَادَرُوهُ عَلَى فِرَاشِ الْوَفَاةِ، وَأَسْرَعُوا لِنَقْضِ الْبَيْعَةِ، وَمُخَالَفَةِ الْمَوَاقِفِ، الْمُؤَكَّدَةِ، وَخِيَانَةِ الْأَمَانَةِ الْمَعْرُوضَةِ عَلَى الْجِبَالِ الرَّاسِيَةِ وَأَبَتْ أَنْ تَحْمَلَهَا، وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ الظَّلُومُ الْجَهُولُ، ذُو الشِّقَاقِ وَالْعِزَّةِ بِالْإِتْمَانِ الْمُؤَلَمَةِ، وَالْأَنْفَةِ عَنِ الْإِنْقِيَادِ لِحَمِيدِ الْعَاقِبَةِ. فَحُشِرَ سِفْلَةُ الْأَعْرَابِ وَبَقَايَا الْأَحْزَابِ إِلَى دَارِ النُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ، وَمَهَبَطِ الْوَحْيِ وَالْمَلَائِكَةِ، وَمُسْتَقَرِّ سُلْطَانِ الْوِلَايَةِ، وَمَعْدِنِ الْوَصِيَّةِ وَالْخِلَافَةِ وَالْإِمَامَةِ، حَتَّى نَقَضُوا عَهْدَ الْمُصْطَفَى فِي أَخِيهِ عَلِيمِ الْهُدَى، وَالْمُبَيَّنِّ طَرِيقِ النَّجَاةِ مِنْ طُرُقِ الرَّدَى، وَجَرَحُوا كَيْدَ خَيْرِ الْوَرَى فِي ظُلْمِ ابْنَتِهِ، وَأَضْطَهَادِ حَبِيبَتِهِ، وَاهْتِضَامِ عَزِيَّتِهِ، بَضْعَةِ لَحْمِهِ، وَفِلْدَةِ كَبِدِهِ. وَخَذَلُوا بَعْلَهَا، وَصَغَّرُوا قَدْرَهُ، وَأَسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُ، وَقَطَعُوا رَحْمَهُ، وَأَنْكَرُوا أُخُوَّتَهُ، وَهَجَرُوا مَوَدَّتَهُ، وَنَقَضُوا طَاعَتَهُ، وَجَحَدُوا وِلَايَتَهُ، وَأَطْمَعُوا الْعَبِيدَ فِي خِلَافَتِهِ. وَقَادُوهُ إِلَى بَيْعَتِهِمْ مُصْلِتَةً سِيُوفَهَا، مُقْذَعَةً أَسِنَّتَهَا، وَهُوَ سَاخِطُ الْقَلْبِ، هَائِجُ الْعَضْبِ، شَدِيدُ الصَّبْرِ، كَاظِمُ الْغَيْظِ، يَدْعُوهُ إِلَى بَيْعَتِهِمُ الَّتِي عَمَّ شُومُهَا الْإِسْلَامَ، وَزَرَعَتْ فِي قُلُوبِ أَهْلِهَا الْإِتْمَانَ، وَعَقَّتْ سَلْمَانَهَا، وَطَرَدَتْ مِقْدَادَهَا، وَنَفَتْ جُنْدَهَا، وَفَتَقَتْ بَطْنَ عَمَّارِهَا، وَحَرَفَتْ الْقُرْآنَ، وَبَدَلَتْ الْأَحْكَامَ وَعَيَّرَتْ الْمَقَامَ، وَأَبَاحَتْ الْحُمْسَ لِلطَّلْقَاءِ، وَسَلَّطَتْ أَوْلَادَ اللُّعْنَاءِ عَلَى الْفُرُوجِ وَالِدِمَاءِ، وَخَلَطَتْ الْحَلَالَ بِالْحَرَامِ، وَاسْتَخَفَّتْ بِالْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامَ، وَهَدَمَتْ الْكَعْبَةَ، وَأَغَارَتْ عَلَى دَارِ الْهِجْرَةِ يَوْمَ الْحَرَّةِ، وَأَبْرَزَتْ بَنَاتِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لِلنِّكَالِ وَالسَّوْرَةِ، وَالْبَسْتَنَ تَوْبِ الْعَارِ وَالْفَضِيحَةِ. وَرَخَّصَتْ لِأَهْلِ الشُّبْهَةِ فِي قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ الصَّفْوَةِ، وَإِبَادَةِ نَسْلِهِ، وَاسْتِيصَالَ شَافِيَتِهِ، وَسَبِي حَرَمِهِ، وَقَتْلِ أَنْصَارِهِ، وَكُسْرِ مُنْبَرِهِ، وَقَلْبِ مَفْخَرِهِ، وَإِخْفَاءِ دِينِهِ، وَقَطْعِ ذِكْرِهِ».

«چون پیامبر مصطفی صلوات الله علیه و آله از دنیا رفت آنان از این مشغولیت، نهایت استفاده را بردند و فرصت را غنیمت شمردند و تمام حرمتها را دریدند و آن حضرت را در بستر مرگش رها کرده و با شتاب رفتند تا بیعتشان را بشکنند و پیمانهای محکمی را که بسته بودند، به زیر پا بگذارند و رفتند تا در آن امانتی خیانت کنند که بر کوههای محکم و استوار عرضه شد و آنها از حمل کردن آن خودداری کردند؛ همان امانتی که انسان ستمگر بسیار نادان، حمل آن را پذیرفت؛ همان انسان که تفرقه انداز است و به گناهان دردناک افتخار و مباهات می کند و همان انسانی که از گردن نهادن به عاقبت نیکوی کارها خودداری می کند. پس کار بدانجا کشید که لشکر فرومایگان اعراب و باقیماندگان احزاب به سمت مرکز

نبوت و رسالت و فرودگاه وحی و ملائکه و پایگاه سلطه ولایت و معدن وصیت و خلافت و امامت حمله ور شدند. تا آن که پیمان حضرت مصطفی را درباره برادرش شکستند؛ آن برادری که پرچم هدایت و روشننگر راه نجات از راه هلاکت بود. و آنان جگر بهترین خلق خدا را مجروح کردند از راه آن ستمی که به دختر او روا داشتند و از راه لگد کوب ساختن محبوبه او و خرد و له ساختن عزیزش؛ همان دختری که پاره تن و جگر گوشه اش بود. و از شوهر او بریدند و تنهایش گذاردند و قدر و منزلتش را خوار شمردند و حرمتش را هتک و رجم او را قطع و برادریش را انکار کردند و مودت او را رعایت نکردند و اطاعت او را نقض کردند و از ولایت او بریدند و انکارش کردند و بردگان را در خلافت او به طمع انداختند. و او را به سوی بیعت با آنان کشیدند، در حالی که شمشیرهایشان را آخته و نیزه‌هایشان را برهنه ساخته بودند و نیز در حالی که قلب آن حضرت نسبت به آنان خشمگین بود و غضبش به هیجان آمده بود و نیز در حالی که او به شدت شکیبایی می‌کرد و خشمش را فرو می‌برد. آنان او را به بیعتشان فرا می‌خواندند؛ همان بیعتی که شومیش تمام اسلام را فرا گرفت و در دل‌های اهل اسلام بذر گناه کاشت و سلمان اسلام را به کناری گذاشت و مقدادش را طرد کرد و ابوذرش را تبعید و شکم عمارش را پاره ساخت و قرآن را تحریف و احکام را جا به جا کرد و مقامها و رتبه‌ها را از جایگاه آنها تغییر داد و خمس را برای آزاد شدگان فتح مکه، مباح ساخت و فرزندان لعنت شدگان را بر نوامیس و خون مردم مسلط کرد و حلال را با حرام مخلوط ساخت و ایمان و اسلام را خوار و خفیف کرد و خانه کعبه را ویران ساخت و در روز «حرّه»، مدینه را - که دار الهجره بود - غارت کرد و سبب شد تا دختران مهاجران و انصار را برای شکنجه و بیدادگری سر برهنه بیرون بکشند و جامه ننگ و رسوائی را بر تنشان کنند. و این امکان را برای اهل شبهه فراهم کرد که به کشتن اهل بیت برگزیده پردازند و نسلشان را به نابودی بکشانند و ریشه کنشان کنند و حرم آنان را به اسارت ببرند و یاران او را بکشند و منبر او را بشکنند و مفاخر او را وارونه سازند و دین او را مخفی کنند و نام او را از بین ببرند».

در محرم سال ۱۴۳۳، تحت عنوان «از غدیر تا عاشورا»، پیرامون «کودتا»یی بحث شد که تحت نام «سقیفه» به عنوان انتخاباتی بی حرف و سخن مطرح شده است. در شب یازدهم محرم، شمایی از «کودتا» نیز ترسیم شد.

در بحثهای یازده شب محرم سال ۱۴۳۴، در ادامه مباحث سالهای گذشته، به تفصیل، در مورد چگونگی به وقوع پیوستن این «کودتا» و مقدمات و نتایج آن بحث شد و به گوشه‌ای از وقایعی اشاره شد که پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ به وقوع پیوست.

سال گذشته و در ادامه، به ذکر و بیان وقایعی پرداخته شد که مقارن با شهادت خاتم پیامبران ﷺ

و بلافاصله بعد از آن، رخ داد. بحثهای سال گذشته، غالباً به بحث هجوم اختصاص داشت؛ هجومی که بلافاصله بعد از شهادت رحمة للعالمین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خانه او و به خانه دختر و پاره تنش حضرت صدیقۀ مطهره صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صورت گرفت.

امسال و در ادامه مباحث سالهای گذشته، تحت همان عنوان «از غدیر تا عاشورا» به بحث پشتیبانی مالی کودتایی پرداخته می شود که با طراحی و زمامداری یهودیان برای غصب خلافت و خانه نشین ساختن خاندان عصمت و طهارت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و برای نابود سازی آنان - که در واقع، نابود سازی تمام دین خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است - در سال یازدهم هجری و با رحلت یا شهادت آن حضرت صورت گرفت.

در سالها، ماه ها و روزهای آخر عمر شریف خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «کودتایی خزنده» در مدینه و در اطراف آن، در شرف تکوین بود. پیامبر رحمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها و بارها و در موارد بسیار متعددی با واژه های گوناگونی از پدیداری و از تکوین و از تکامل این «کودتا» خبر داده بود. آیات بسیاری از کتاب خدا و به ویژه، آیاتی از سوره توبه و مائده، به طرح این بحث پرداخته است.

علاوه بر این کودتا که کودتایی زمانبر و واقعاً خزنده بود، کودتایی دیگر به صورت «کودتای نظامی» در ساعات آخر عمر خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بلافاصله بعد از شهادت او به وقوع پیوست که با این کودتا تکلیف حکومت مدینه بعد از شهادت پیامبر رحمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روشن شد. در متونی که به دست رسیده، ادعا شده است که تکلیف این حکومت، و به طور کلی، حکومت بعد از خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در محلی به نام «سقیفه» مشخص شد. البته در مباحث سالهای گذشته به خوبی روشن شد که:

«سقیفه، عنوانی برای کودتای نظامی یهودیان بود. این کودتا برای بستن پرونده دین خدا و برای انتقامی ویژه از امیر مؤمنان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یعنی انتقام از کسی صورت گرفت که تمام نماد عظمت و بزرگی یهودیان را در خیبر، به بزرگترین نماد ذلت آنان تبدیل کرد. مجریان این کودتای خونین و بلکه بسیار خونین، چهار عروسک عروسک ساز و نشانه دار یهودیان، یعنی چهار سردار سقیفه و یعنی ابو بکر، عمر، عایشه و حفصه بودند. این افراد و به ویژه عمر و نیز بازوان آنان، همان افرادی بودند که شوکت و قدرت یهودیان و به ویژه یهودیان خیبر و بالاخره خود خیبر را به آنان بازگردانده بودند».

مطالب سه سال گذشته نشان می دهد که این مطلب، البته یک ادعای صرف نیست و بلکه

واقعیتی است که بر اساس آن چه در کتابهای معتبر عامه آمده است، به هیچ عنوان قابل مناقشه نیز نمی باشد.

در ادامه و برای تبیین این مطلب که هزینه این کودتا از چه محلی تأمین شد، لازم است مطالب دیگری در خصوص «این کودتا» مطرح شود تا هم یادآوری مطالب گذشته باشد و هم پایه ای برای طرح مباحث آینده.

از نظر اصطلاح سیاسی، هر اقدامی برای براندازی و برای ساقط کردن، «کودتا» خوانده نمی شود. زمانی به این اقدامها «کودتا» گفته می شود که حکومتی برانداخته شود. به این سبب و برای آن که تعبیر «کودتا» برای این اقدامها، تعبیر درستی باشد، لازم است تا مشخص شود که در زمان کودتا، در محل کودتا - یعنی در مدینه - حکومتی وجود داشت - که حکومت مقتدری نیز بود - و کودتا کنندگان این حکومت را ساقط کردند.

براندازی کدام حکومت؟

واژه «کودتا» بر «براندازی حکومت» دلالت دارد که این براندازی، از طرق و روشهای مختلفی به وقوع می پیوندد. این مطلب، دلالت این واژه و مطلبی است که به صورت مشترک در تمام تعاریف مربوط به این واژه، از سوی تعریف کنندگان اظهار شده است. ناگفته پیداست که در تقسیم بندیهای سیاسی به اقدام برای کشتن و نابود سازی و هلاک افراد و اقوام، اگر چنانچه حکومتی نداشته باشند، «کودتا» گفته نمی شود. از این رو، بسیار طبیعی است که پرسش شود: اگر در سال یازدهم هجری در مدینه کودتایی صورت گرفته برای براندازی کدامین حکومت بوده است؟

در تمام تاریخ پیامبران، تنها پیامبری که از راه دعوت و تحمل سختیها و... توانسته بود، در میان تابعان و پیروان آئینش حکومت مقتدری را ایجاد کند و بینی تمام مخالفان را به خاک بمالد، خاتم پیامبران ﷺ - یعنی رحمة للعالمین - بود.

نگاهی به تاریخ مسلمانان در مکه و نیز در مدینه، ما را با این واقعیت آشنا تر می کند که مسلمانان برای رسیدن به موقعیتی که در دوره پایانی زندگی پیامبر خدا ﷺ به آن دست یافته بودند، دورانهای بسیار سختی را گذرانده بودند.

فتح مکه یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ مسلمانان در دوره حیات پیامبر رحمت ﷺ بود. با این فتح، مکه ای فتح شده بود که در آن، پیامبر خدا و مسلمانان با انواع عذابها شکنجه شده و در نهایت، از سرزمین و از خانه و زندگیشان بیرون رانده شده بودند.

جنگهایی که مشرکان و کافران علیه خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله ترتیب داده بودند، یکی بعد از دیگری با شکست روبرو شد. شکست احزاب در نبرد خندق - که به نبرد احزاب نیز شهرت دارد - و نیز شکست یهودیان در نبرد خیبر، تمام امیدهای کافران و مشرکان را برای نابود سازی پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و مسلمانان، به یأس تبدیل کرد. یاد آور می شود که نبرد احزاب نیز از سوی خیبریان و یهودیان اطراف خیبر، ترتیب داده شده بود و آنان بودند که احزاب را هماهنگ کرده و به این سو روانه ساخته و هزینه های آن را پرداخت کرده بودند.

خیبر، نماد عظمت و قدرت یهودیان بود و این نماد عظمت و قدرت، همان گونه که پیش از این مطرح شد، با دست توانای امیر مؤمنان علیه السلام به نمادی برای ذلت آنان تبدیل شد.

صد البته که شکست خیبر برای سایر یهودیان^۱ و نیز برای منافقان و مشرکان، شکست بزرگی به حساب می آمد و به طور طبیعی، تمام کافران و مشرکان و منافقان، با این شکست، در واقع امر شکست خوردند و نابود شدند.

کار مسلمانان و حکومت مقتدر آنان به جایی رسید که در سال نهم هجری برای نبرد با رومیان، برنامه ریزی و اقدام شد؛ رومیانی که مظهر جنگ و جنگاوری بودند.

تاریخ مسلمانان، تاریخی که کتاب خدا تبارک و تعالی برای ما بازگو کرده، حکایت از وجود سلطه و حکومت کامل پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله در سالهای آخر عمر شریف آن حضرت دارد؛ حکومتی که با ملاکهای حکومتهای سیاسی امروز و دیروز عالم، حکومتی کامل و مقتدر به شمار می آید.

برای ادامه این حکومت و بقای این سلطه، در مقطع بعد از رحلت یا شهادت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله نیز هر آن چه لازم بود به انجام برسد، به انجام رسیده بود و آیات بسیاری از سوره مائده شاهد صدقی بر این ادعاست.

در این سوره که در ماه های آخر عمر خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله بر او نازل شده، علاوه بر آن که به وضعیت یهودیان و به وضعیت کافران دیگر در مدینه و در اطراف مدینه پرداخته شده و علاوه بر آن که به وضعیت مسلمانان و منافقان در ارتباط با یهودیان و سایر کافران پرداخته شده، به صورت ویژه ای به امر ولایت و اطاعت از «ولیی مؤمنان» پرداخته شده است. آن چه در «غدیر خم» گذشت، برهانی قاطع بر این اقدام الهی است.

۱ خاطر نشان می سازد: یهودیان مدینه در زمانی که مسلمانان برای نبرد خیبر از مدینه خارج می شدند، با الفاظ گوناگونی به آنان هشدار می دادند که به تعبیر عامیانه، با دم شیر بازی نکنند. (مغازی الواقعی (۲ / ۶۳۷). پس از نبرد خیبر، تکلیف این یهودیان نیز روشن شد؛ یهودیانی که شیرشان، یهودیان خیبر بود.

انتقال یا براندازی حکومت

پیامبر رحمت ﷺ در آخر ماه صفر و یا حداکثر در اوایل ماه ربیع الاول سال یازدهم هجری قمری از دنیا رفت. این روز، همان روز کودتای ادعایی خونین مدینه است.

اگر خدا و رسول خدا ﷺ برای استمرار حکومت خاتم پیامبران بر مدینه و بر زمین و بر عالم، اقدامی نکرده و حرف و سخنی هم نزرده باشند، با رحلت یا شهادت خاتم پیامبران ﷺ، حکومتی که از آن یاد شد، به طور طبیعی از میان خواهد رفت و اقدامهای بعدی، هر چه باشد، اقدام برای حفظ این حکومت و ادامه آن است که البته ممکن است درست و یا نادرست باشد. در چنین حالتی، گذاردن نام «کودتا» بر آن، نادرست قطعی است.

مسأله «وصایت»، «خلافت» و «ولایت»، امری است که از «یوم الانذار» و از اولین ساعات دعوت پیامبر خدا ﷺ نسبت به خویشان نزدیکش، مطرح بود و روایات بسیاری در این باب وجود دارد که بسیاری از آنها در معتبرترین کتابهای عامه نیز نقل شده و به دست ما رسیده است.

آیات قرآن نیز بر این مطلب، دلالتی غیر قابل انکار دارد. رسیدگی به این آیات، به فرصتهای بسیار بیشتری نیاز دارد و موضوع بحث جاری نیست. اما نمی توان این بحث را به همین صورت رها کرد و به تعبیر عامیانه، بی تفاوت از کنار آن گذشت!

در سوره مائده، یعنی در همان سوره ای که در ماهها و روزهای آخرین حیات پیامبر خدا ﷺ بر او نازل شده به صورت ویژه ای به امر «ولایت» پرداخته شده است. «آیه ولایت»، «آیه تبلیغ»، «آیه میثاق غدیر» و نیز «آیه اکمال»، چهار آیه از این مجموعه است.

فعلاً و در این مقطع، زمان بحث پیرامون این آیات نیست اما به جز «آیه ولایت»، در نگاه اول به نظر نمی رسد که این آیات، به امر «ولایت مؤمنان» پرداخته باشد و در مورد «آیه ولایت» نیز ادعا شده که به امر «دوستی» و «نصرت» و «خویشاوندی» و «همسایگی» و «بردگی» و... مؤمنان پرداخته شده است!

با نگاهی دیگر به این آیات، ملاحظه خواهد شد که این توهمات با واقعیت این آیات، فاصله بسیاری دارد و با دقت در این آیات، ملاحظه خواهد شد، این آیات، آیاتی است که از ولایت مؤمنان به ویژه پس از حیات خاتم پیامبران، به صورتی روشن و دقیق و گویا بحث کرده است.^۱

۱ کتاب «آیه ولایت» - پنجمین کتاب از مجموعه «با صادقان»، اثر نویسنده کتاب حاضر - به تفصیل به تحلیل «آیه ولایت»، کتاب «آیه تبلیغ، آیه اکمال» - ششمین کتاب از این مجموعه - به تفصیل به تحلیل «آیه تبلیغ» و «آیه

در «آیه ولایت» از ولایت سه «ولی برای مؤمنان»، سخن گفته شده: از ولایت خدا ﷻ، رسول خدا ﷺ و مؤمنانی ویژه ﷺ، با صفاتی که در خود آیه ذکر شده است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱

«به درستی که «ولی» شما تنها خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می‌دارند و در رکوع نمازشان زکات می‌دهند. و هر کس که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، بپذیرد، پس تنها حزب خدا چیره شدگانند».

این دو آیه، به صورتی خاص به یکدیگر پیوسته است و از یکدیگر قابل جدا شدن نیست.^۲ در این دو آیه اگر «ولایت» به حال خودش رها شود و آیه با معادل گذاریهای سخیف و بی‌بها، تحریف نشود، ملاحظه خواهد شد که مؤمنان علاوه بر خدا و رسول خدا ﷻ، ولی یا اولیای دیگری نیز دارند و آنان - هر آن که باشند - در کنار خدای جهانیان ﷻ و رسول خدا ﷻ، دارای این ولایت هستند. تکرار می‌شود: آنان در کنار خدا و رسول خدا دارای این ولایت هستند.

در بحث جاری، نکته بسیار مهم دیگری هم در آیه دوم از این دو آیه به چشم می‌خورد و آن این است: پذیرش ولایت «سومین ولی مؤمنان ﷻ» در کنار پذیرش ولایت خدا ﷻ و رسول خدا ﷻ، شرط ورود به حزب الله، شرط غلبه و پیروزی نهایی و شرط فلاح و رستگاری است. یعنی بدون این پذیرش، حتی با پذیرش ولایت خدا و رسول خدا ﷻ، باز هم حتی اگر ممکن باشد، خبری از غلبه و فلاح و رستگاری و حزب الله نیست و نپذیرنده هر که باشد، میهمان دوزخ الهی است.

مؤمنانی که در این آیه معرفی شده‌اند، پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ وجود دارند و «ولایت» آنان نیز پس از این مرحله، همانند ولایت خدا و همانند ولایت رسول خدا ﷻ باقی و حاکم است. بدین ترتیب و با وجود آیاتی این گونه در کتاب خدا ﷻ، نمی‌توان ادعا کرد که خدا و پیامبر رحمت ﷺ در مورد وضعیت مؤمنان و دین الهی بعد از رحلت یا شهادت خاتم پیامبران، سکوت گزیده‌اند و امر را به دست مردم رها کرده‌اند.

اکمال» و کتاب «آیه میثاق غدیر» - هفتمین کتاب از این مجموعه - به تفصیل به تحلیل «آیه میثاق غدیر» پرداخته است.

۱ سورة مائده/ ۵۵ و ۵۶.

۲ یکی از دلایل عدم انفکاک این دو آیه، مقید بودن «الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه اول و مطلق بودن «الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه دوم است.

در «آیه اکمال» از یأس کافران از دین مؤمنان، در روزی خاص سخن به میان آمده است. حال اگر چنانچه امری با این درجه از اهمیت از قلم راویان افتاده و در مورد آن بحثی مطرح نشده و یا بحثهای بی ارتباطی مطرح شده باشد، چه دروازه امیدی بهتر از این برای کافران وجود دارد؟ و چگونه می توان اظهار کرد که کافران از دین مؤمنان مأیوس شده اند؟!

در همین آیه، از «اکمال دین» از «اتمام نعمت» و نیز از «راضی شدن خدا از اسلامی مشخص به عنوان دین برای مخاطبان»، سخن گفته شده است. حال اگر روشن شدن تکلیف مؤمنان تا قیامت، دین نباشد، باید برای دین و برای اکمال دین، مفهوم یا مفاهیم دیگری را ساخت و عرضه کرد و نیز اگر چنانچه اسلامی که خدا از آن به عنوان دین برای مخاطبان، راضی شده است، همین باشد، باید برای اسلام و برای خدا و برای رضایت خدا، مفاهیم جدیدی را تعریف کرد.

در مورد «آیه تبلیغ»، در بحثهای سالیان گذشته، با تفصیل بیشتری بحث شد و دانسته شد که در این آیه، خدای جهانیان ﷺ به تبلیغ امری فرمان داده که با عدم تبلیغش، تمام رسالت پیامبر رحمت ﷺ تبلیغ نشده است.

صد البته بعد از روی کار آمدن افرادی که با نام «سقیفه» بر مردم حاکم شدند و بعد از به قدرت رسیدن آنان و نیز بعد از سیطره آنان بر تمام آن چه قرار بود به نام دین، از طریق مردم به دست آیندگان برسد، دیگر نباید توقع آن را داشت که مثلاً محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر این آیات، به ولایت افرادی اقرار کند که خدا ﷺ برای آنان ولایت را قرار داده و نیز نباید توقع آن را داشت که او و هم باورانش برای ما روایت کرده باشند که امیر مؤمنان علیه السلام، «وصی بلافصل پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله» و «خلیفه» و «وزیر» او و «ولی مؤمنان» است اما مثلاً ابوبکر و عمرو مثلاً عثمان نگذاشتند او در منصب الهی اش زمام امور دین و دنیای مردم را در دست داشته باشد و نیز نباید توقع آن را داشت که آنان تصریح کرده باشند که مقصود از «میثاق» در «آیه میثاق غدیر»^۱، «میثاق غدیر» است.

با این حال، در کتابهای عامه بر اساس آن چه خود عامه به آن اعتقاد دارند - و تکرار می کنم: بر اساس آن چه خود عامه به آن اعتقاد دارند - شواهد بسیاری بر این واقعیت وجود دارد که پیامبر خدا ﷺ برای مسلمانان به اندازه کافی آینده نگری کرده و هرگز آنان را به حال خودشان واگذار نکرده است که برای نمونه، می توان به «تجهیز لشکر اسامه برای جنگ با رومیان»، اشاره کرد^۲!

بر اساس مسلمات باورهای «سقیفه مداران»، پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله در حال بیماری آخرش، لشکر

۱ «آیه میثاق غدیر»، هفتمین آیه از سوره مبارکه مائده است.

۲ یاد آوری می شود: تجهیز لشکر اسامه، بر اساس باورهای عامه مطرح شده است.

اسامه را برای جنگ با رومیان، تجهیز کرد. حتی بر اساس روایات غیر قابل خدشه آنان، او «لواء اسامه» را نیز با دست خودش «منعقد» ساخت.^۱ و این خود شاهدی بزرگ بر این واقعیت است که پیامبر خدا ﷺ حتی در سخت‌ترین شرایط بیماری خودش، از امری با این درجه از اهمیت، غافل نبود تا چه رسد به امری که به ادامه حیات تمام دین خدا ارتباط می‌یابد!

تهدیاتی برای کوفتای خونین مدینه

پیش از این روشن شد که در روزهای پایانی حیات پیامبر رحمت ﷺ، پیش قراولان لشکر فتنه در خانه و در اطراف خانه پیامبر خدا، حاضر بودند و تمام امور را تحت کنترل خود داشتند. حضور این افراد، در این مقطع از زمان و در این محدوده از مکان، با توجه به آن چه گذشت، برهانی قاطع بر این واقعیت است که همه رویدادهای این ایام، حساب شده و با نقشه و با طراحی به وقوع می‌پیوست و نمی‌توان نام «فلته» را بر آنها گذارد.

این لشکر البته تمام لشکری نبود که برای این ایام تهیه دیده شده بود. لشکر اصلی در «جُرف»، یا همان «طائفة المدینه»، یا همان «سُنج» در انتظار زمانی به سر می‌برد که بتواند به صورت رسمی به مدینه وارد شود.

لشکر پیش قراولان از افرادی تشکیل شده بود که در صورت ظاهر از مسلمانان و از افرادی به حساب می‌آمدند که برای هر یک سابقه‌هایی را نیز در اسلام معرفی می‌کردند.

باید توجه داشت اما لشکری که در «جُرف»، در انتظار زمان ورود و حضور به سر می‌برد، برخلاف لشکر پیش قراولان، دیگر از افرادی تشکیل نشده بود که ظاهری مسلمان داشتند، بلکه اساس این لشکرها یهودیان و بازوان یهودیان در مدینه و در اطراف مدینه، تشکیل می‌دادند.

زمان ورود این لشکر به مدینه، ساعتی پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ بود. این لشکر با ریاست و زعامت و با هدایت ابوبکر از «جُرف» و یا از همان «سُنج» به مدینه وارد شد. از مشخصات مهم این لشکر، قساوت قلب و کینه دیرینه آنان با اسلام و با رسول خدا ﷺ و با شخص امیر مؤمنان علیه السلام بود.

لازم به ذکر است که در میان پیش قراولان لشکر فتنه، واقعاً افرادی یافت می‌شدند که از روی سادگی خیال می‌کردند پیامبر خدا ﷺ برای حضور در این لشکر فرمان داده است. آنان شاید خیال هم می‌کردند

۱ در این مقطع از بحث، روشن است که این نسبت - دست کم به عقیده نویسنده این سطور - نسبتی ناروا به پیامبر خدا ﷺ است.

که حضورشان در اطراف خانه پیامبر خدا ﷺ برای پاسبانی از حریم خاتم پیامبران ﷺ است و از این راه به خدا تقرب نیز می‌جستند اما در میان لشکری که بعد از شهادت خاتم پیامبران ﷺ به سوی مدینه حرکت کرد، دیگر از وجود چنین افرادی خبری نبود.

این لشکر، لشکر عظیمی بود که به ظاهر، برای جنگ با رومیان آماده شده و قرار بود که اسامه فرمانروای آنان باشد. این لشکر همانند همان لشکری بود که در زمان حیات خاتم پیامبران ﷺ به هنگام اردوی آمادگی برای جنگ تبوک در کنار اردوگاه پیامبر خدا ﷺ، اردو زده بودند.

همان گونه که قبلاً مطرح شد، لشکریان حاضر در لشکر اسامه، حدود دوازده هزار نفر بودند که به این عدد، عدد افرادی اضافه می‌شد که از پنج قبیله و بلکه از شش قبیله منافق معلوم الحال، به لشکر فتنه پیوسته بودند. این اعداد، البته عددی بسیار کوچکتر از عدد واقعی این لشکر است اما به هر حال عددی است که در مصادر معتبر عامه، ثبت شده است.

پیش از این در مورد منافقان پنج و یا شش قبیله اطراف مدینه به تفصیل مطالبی مطرح و بالاخره دانسته شد که این افراد، دارای شخصیتی جداگانه و جدای از لشکر اسامه بودند. حداقل عددی که برای آنان ذکر شده دو هزار نفر است.^۱

این افراد نیز با لشکر اسامه در هنگام ورود به مدینه همراه شده بودند که در نهایت و با احتساب آنان، دست کم ۱۴۰۰۰ نفر، افراد جنگ آزموده در لشکری حاضر بودند که در این بحث، نام «لشکر فتنه» بر آن نهاده شده است.

این نیروها ممکن است بسیار زیاد به نظر رسد و شاید چنین به نظر رسد که برای حمله کردن به مدینه، به چنین نیروی عظیمی نیازی نباشد اما این گونه نیست.

اگر به وضعیت نفاق در رجب سال نهم هجری و ماجرای اردو زدن پیامبر رحمت برای جنگ تبوک و نیز اردو زدن منافقان در لشکری عظیم تر از لشکر پیامبر رحمت ﷺ، نگاهی آماری انداخته شود و اگر بر طرح و نقشه منافقان در این برهه، دقتی صورت بگیرد، دانسته خواهد شد که پیامبر خدا ﷺ در حالی مدینه را به قصد تبوک ترک کرد که عبد الله بن اُبی و همراهان منافقش - که در اردوی جداگانه‌ای گرد هم آمده بودند - با بیش از سی هزار نفر به مدینه بازگشتند. آنان به مدینه باز می‌گشتند تا در غیاب، پیامبر خدا ﷺ و لشکریان مسلمان، تکلیف مدینه و پیامبر رحمت ﷺ را روشن کنند. اما...

«ناکامی لشکریان منافقان و کافران در هنگام جنگ تبوک و نجات مدینه از یک

۱ مصادر این اعداد، در ادامه بحث به تفصیل مطرح خواهد شد.

سقوط حتمی، به سبب باقی ماندن امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه بود و امیر مؤمنان همان فردی است که یک تنه نامه خیبر را به هم پیچید و تمام شوکت یهودیان در خیبر را به تمام ذلت آنان تبدیل کرد و تردیدی نیست که امیر مؤمنان علیه السلام در زمان شهادت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله در مدینه حاضر بود.

این اخبار حکایت از آن دارد که برای تصرف مدینه و برای مقابله با نیروهایی که در آن زمان در مدینه وجود داشت، به اعداد و ارقامی بسیار بیش از ۱۴۰۰۰ و ۱۵۰۰۰ نظامی نیاز بود.

پیش نیازهای کودتای خونین مدینه

«کودتای خونین مدینه» مانند هر «کودتا»ی دیگری برای به ثمر رسیدن، پیش نیازهای بسیاری دارد و به عوامل بسیاری وابسته است. با مطالعه در خصوص کودتاها می توان با عوامل مؤثر در یک «کودتا» از دید کلی آشنا شد اما در بحث جاری لازم است در خصوص «کودتای خونین مدینه»، به صورتی ویژه به این عوامل اشاره شود:

- ۱- داشتن نیروهای انسانی کارآزموده و نیز جنگ آزموده.
 - ۲- پشتیبانی مالی و داشتن امکانات مالی بسیار زیاد و مناسب.
 - ۳- انتخاب زمان مناسب برای کودتا (coup zero hour).
 - ۴- انتخاب مکان مناسب برای آغاز کودتا (coup ground zero).
 - ۵- داشتن طرح و نقشه مناسب.
 - ۶- نفوذ و دخالت عوامل خارجی.
 - ۷- داشتن استبداد و احتمالاً سنگ دلی و احتمالاً بی رحمی و احتمالاً قدرت برای آدمکشی و غارت.
 - ۸- قطع ارتباط کودتا زدگان از دیگران و به ویژه حمایت کنندگان.
 - ۹- تنظیم سیستم اطلاع رسانی و ایجاد محدودیتها و ممنوعیتها ویژه.
- برای «کودتای سقیفه»، تمام این موارد فراهم بود و یا فراهم شده بود اما برای آن که این سخن، ادعای صرفی نباشد، لازم است به صورت مستدل تری به این موارد، رسیدگی شود.

سالیان سال زمان نیاز است تا در فرصت یازده شبه این ایام، به این موارد رسیدگی شود اما بر آن هستم تا که از فرصت امسال این مجلس برای بحثی نه چندان گسترده، در خصوص دو عامل اول از این عوامل استفاده کنم.

کودتای خونین مدینه

الف : تأمین نیروهای جنگنده

۱: تأمین جنگنده از لشکر به نام جیش اسامه

مهمترین بخش نیروهای جنگنده کودتای خونین مدینه را لشکری تشکیل می داد که با نام «جیش اسامه» در «جُرف» استقرار داشت. این لشکر در زمان شهادت خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آمادگی کامل به سر می برد.

لشکر اسامه که به ظاهر برای نبرد با رومیان آماده شده بود، از نظر نیروهای رزمی در نهایت قدرت و از نظر کششها و جاذبه های درونی برای انتقام از اسلام و از خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام، در نهایت آمادگی بود!

گزارشهای عامه از همین لشکر، به خوبی نشان می دهد که آنان، بازوان اصلی کودتای خونین مدینه بودند اما درک و دریافت این موضوع، به مرور دوباره ای نیاز دارد که باید بر اخبار «جیش اسامه» صورت بگیرد.

۱: تأمین جنگنده از لشکری به نام جیش اسامه

الف: لشکر آماده

عددی که برای جیش اسامه در کتابها ذکر شده، دوازده هزار نفر است. ادعا شده است که «لواء» این لشکر را پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با دست مبارک خودش، منعقد ساخته بود:

«أَخْرَجُ لِيَوْمِ بَيْدَةَ بِرِيْدِهِ لِأُسَامَةَ عَلَى اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ النَّاسِ... فَقَالَ: إِلَى أَيِّنَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟
قَالَ: عَلَيْكَ يَا بَنِي»^۲.

«آخرین پرچمی که پیامبر خدا با دست خودش آن را منعقد ساخت، برای اسامه بود که دوازده هزار نفر از مردم او را همراهی می کردند... او پرسید: ای رسول خدا! من به کجا بروم؟ پیامبر فرمود: به اُبنی برو».

۱ در انتهای این بحث، دلیل این جاذبه و این آمادگی به خوبی روشن می شود.

۲ تاریخ دمشق لابن عساکر (۱۰ / ۱۳۹).

مقصد این لشکر همان گونه که در این عبارتها نیز مشخص است، «أبْنِي» بود و «أبْنِي» بخشی از منطقه فلسطین، در منطقه «بَلْقَاء» و در مرز حجاز و روم، قرار داشت. بدین ترتیب و براساس این عبارتها و این طراحیا، لشکراسامه، باید به جنگ رومیان می‌رفت و رومیان در جنگ و جنگاوری تبخّر خاصی داشتند و به همین خاطر، لشکری که برای مقابله با آنان تجهیز می‌شد، باید از قدرت بسیار بالایی برخوردار باشد که بود:

«فِي جَيْشِ أُسَامَةَ جَمَاهِيرُ الْعَرَبِ وَأَبْطَاهُمُ»^۱.

«بزرگان عرب و پهلوانان آنان در لشکراسامه بودند».

اردوگاه لشکراسامه در «جُرف» واقع بود و از «جُرف» تا «مدینه» بیش از سه میل، فاصله نبود. یعنی زمان کمی نیاز بود تا لشکر بتواند از «جُرف» به «مدینه» برسد:

«الْجُؤْفُ: مَوْضِعٌ عَلَى ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ نَحْوَ الشَّامِ، بِهِ كَانَتْ أَمْوَالُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ
وَلِأَهْلِ الْمَدِينَةِ»^۲.

«جُرف»، مکانی در سه میلی مدینه در راه شام است. در «جُرف» عمر بن خطاب و مردم مدینه، اموالی داشتند».

براساس تمام مصادری که در خصوص جیش اسامه و حرکت و اردوی این جیش مطالبی را مطرح کرده است، این لشکر در آمادگی کامل و در شرف حرکت از پایگاه «جُرف» به سوی رومیان بود که خبر شهادت خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اسامه و به اردوگاه و بلکه به پایگاه نظامی «جُرف» رسید:

«... بَيْنَا أُسَامَةُ يُرِيدُ أَنْ يَرْكَبَ مِنَ الْجُؤْفِ أَنَّهُ رَسُولُ أُمِّ أَيْمَنَ - وَهِيَ أُمُّهُ - تُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمُوتُ، فَأَقْبَلَ أُسَامَةُ إِلَى الْمَدِينَةِ...»^۳.

«... درست در همان زمان که اسامه می‌خواست از «جُرف» حرکت کند، رسول ام ایمن - مادرش - به او رسید و خبر داد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیک است بمیرد. اسامه هم به مدینه بازگشت...».

۱ کتاب الردة للواقدي (۱ / ۵۱).

۲ معجم البلدان (۲ / ۱۲۸).

۳ مغازی الواقدي (۳ / ۱۱۱۹).

۱: تأمین جنگنده از لشکری به نام جیش اسامه

ب: حرکت و بقای لشکر اسامه در هنگام شهادت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله

اخباری که از «فعالیت لشکر اسامه و قبایل منافق اطراف مدینه» در دست است، به خوبی و به درستی نشان می‌دهد که در زمان شهادت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله لشکر اسامه در آمادگی کامل قرار داشت و تمام افراد تحت فرمان اسامه یعنی تمام دوازده هزار نفر، در اردوگاه «جُرف» حاضر بودند و خود اسامه نیز در این زمان، در مدینه و در اطراف مسجد النبی صلی الله علیه و آله حاضر بود. اکنون پرسش این است که پس از دریافت خبر شهادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، این دوازده هزار نفر به کجا رفتند؟

چند احتمال وجود دارد:

- ۱- آنان همگی تک تک و یا دو نفر دو نفر، با آرامش و با صبر و حوصله به خانه‌هایشان برگشتند.
- ۲- آنان همگی و به صورت دسته جمعی به مدینه وارد شدند و به خانه‌هایشان برگشتند.
- ۳- آنان در بیرون مدینه به انتظار دستوره‌های بعدی اسامه باقی ماندند.
- ۴- آنان همگی و به صورت دسته جمعی به مدینه وارد شدند اما به خانه‌هایشان نرفتند.

این احتمالات، صد البته که فقط برای روی کاغذ و برای لحظاتی فکر کردن در مورد رویدادی که رخ داده مناسب است و شاید استفاده دیگری نداشته باشد زیرا تحلیلهایی این گونه، برای آن چه دیروز رخ داده است، نمی‌تواند واقعیتی از واقعیت‌های دیروز را تغییر دهد.

اگر راست باشد که این دوازده هزار نفر به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در «جُرف» جمع شده بودند، نمی‌توان تصور کرد که آنان با شنیدن خبر شهادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، خرسند و خشنود از رویداد و از این که از سفر کردن به سمت روم و از جنگیدن خلاص شده‌اند، همگی راهی خانه‌های خودشان شده و دیگر کاری به رسول خدا نداشته باشند. آنان حتماً به سمت خانه پیامبر خدا، یعنی به سمت جایی حرکت کرده‌اند که جنازه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن جا قرار داشت.

حرکت آهسته و صبورانه و تک تک، ضمن آن که هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد و هیچ عاملی آن را ایجاب نمی‌کند، برای حرکت دوازده هزار نفر، به زمان بسیار زیادی نیاز دارد. این زمان اگر چنانچه برای حرکت هر نفر حدود ۵ ثانیه محاسبه شود، برای حرکت دوازده هزار نفر، به حدود یک شبانه روز زمان نیاز است!

باقی ماندن لشکر در «جرف» نیز توهمی بیش نیست زیرا اگر تمام - و یا دست کم بعضی از -

ادعاهایی که در مورد عدم حرکت این لشکر به سمت روم شده است درست باشد، نظامیان «جُرف» در «جُرف» باقی مانده بودند تا از حال پیامبر خدا ﷺ با خبر شوند و یا در نهایت و پس از رحلت، در تجهیز و دفن او شرکت داشته باشند، پس چگونه می توان تصور کرد که آنان پس از آن که از ماجرا با خبر شدند، مانند وقتی که هنوز خبری نشده بود، باز هم در «جُرف» باقی مانده باشند؟!

بدین ترتیب و با فرض صحّت آن چه در مورد لشکر اسامه ادعا شده، هجوم لشکریان اسامه به سمت خانه پیامبر خدا ﷺ پس از شنیدن خبر شهادت او، اولین و آخرین فرض در مورد واکنشهای آن افراد است و این در حالی است که تمام اخباری که از حرکتهای این لشکر در دست است، این مطلب را به گونه عجیبی تأیید و تأکید می کند.

۱: تأمین جنگنده از لشکری به نام جیش اسامه

ج: ترک جُرف و حرکت به سمت خانه پیامبر خدا

روز شهادت خاتم المرسلین ﷺ روز دوشنبه است و همان گونه که در بحث دو سال گذشته، مطرح شد، عده بسیار زیادی از به ظاهر مسلمانان لشکر اسامه - دست کم - در روز یکشنبه، یعنی یک روز قبل از شهادت خاتم پیامبران، با اسامه به سمت خانه پیامبر خدا ﷺ هجوم آورده و در اطراف خانه او مستقر شده بودند^۱.

این مطلب علاوه بر آن که وضعیّت لشکر اسامه را روشن می سازد، خبر از آن می دهد که لشکریان اسامه از افرادی نبودند که با شنیدن خبر شهادت خاتم پیامبران ﷺ در «جُرف» باقی بمانند و یا به خانه هایشان بروند.

اگر چنانچه به این مطلب ایمان نیاورده باشیم که اسامه و لشکر پیش قراول فتنه، در جسارتهای روزهای آخر عمر پیامبر خدا ﷺ به آن حضرت، دخالت داشت، باز هم باید حکم کرد که دست کم، خود اسامه - یعنی امیر این لشکر - در زمان شهادت خاتم پیامبران ﷺ به همراه عمر و ابو عبیده و... در مدینه و در اطراف خانه پیامبر خدا ﷺ، حضور داشت:

«... بَيْنَا أَسَامَةُ يُرِيدُ أَنْ يَرْكَبَ مِنَ الْجُؤْفِ أَتَاهُ رَسُولُ أُمِّ أَيْمَنَ - وَهِيَ أُمُّهُ - تُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمُوتُ، فَأَقْبَلَ أَسَامَةُ إِلَى الْمَدِينَةِ مَعَهُ عُمَرُ وَأَبُو عَبِيدَةَ بْنِ الْجُرَاحِ، فَانْتَهَوْا إِلَى رَسُولِ

۱ اسامه به همراه بسیاری از لشکریانش، چند روزی بود که در این منطقه حساس حضور داشت و به رتق و فتق امور و کنترل آمد و شدهای خانه پیامبر خدا ﷺ و حبس کردن خانگی خاتم رسولان ﷺ، اشتغال داشت.

اللَّهُ ﷻ مَيُوتُ، فَتُؤْفَى رَسُولُ اللَّهِ حِينَ زَاغَتْ الشَّمْسُ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ لِاِثْنَتَيْ عَشْرَةَ خَلَّتْ مِنْ رَبِيعِ الْاَوَّلِ...»^۱

«... درست در همان زمان که اسامه می خواست از جرف حرکت کند، رسول ام ایمن - مادرش - به او رسید و خبر داد که رسول خدا ﷺ نزدیک است بمیرد. اسامه هم به مدینه بازگشت در حالی که عمرو ابو عبیده جراح با او بودند. آنان به پیامبر خدا ﷺ رسیدند در حالی که او جان می داد. و رسول خدا در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول در حالی از دنیا رفت که خورشید به میان آسمان رسیده بود...».

عبارتهایی مانند «فَانْتَهَوْا اِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷻ مَيُوتُ، فَتُؤْفَى رَسُولُ اللَّهِ...»، غیر از بی تفاوتی اسامه نسبت به شهادت خاتم پیامبران ﷺ و غیر از بی ادبی و جسارت به آن حضرت، اشاره دیگری ندارد و نشان نمی دهد که چه چیزی حضور اسامه و عمرو ابو عبیده را در این زمان در این منطقه، ایجاب می کرد. شاید او هم مانند عمر، برای خرید فرصت، در اطراف پیامبر خدا ﷺ پایین و بالا می رفت و دائماً ادعا می کرد که او نمرده است.^۲

شاید اسامه که هم امیر لشکر و هم امیر عمر بود، با سرباز خودش یعنی عمر، از پایگاه نظامی «جرف»، مستقیماً به این جا آمده بود تا به اتفاق او شمشیری به دست بگیرد و به کشتن و یا به تهدید و یا به ادب کردن افرادی بپردازد که اظهار می کردند پیامبر خدا ﷺ از دنیا رفته است!

برای آن که معلوم نباشد اسامه در این زمان و در این مکان به چه کاری مشغول بود، بعضی از علمای عامه با نقل روایاتی، انجام اموری از غسل دادن و کفن کردن و دفن رسول خدا ﷺ را به او نسبت داده اند. برای نمونه، ابن اثیر نام اسامه را در شمار افرادی آورده است که پیامبر رحمت ﷺ را غسل می دادند:

«ذَكَرُ تَجْهِيْزِ النَّبِيِّ ﷻ وَدَفْنِهِ: فَلَمَّا بُوِيَحَ أَبُو بَكْرٍ اَقْبَلَ النَّاسَ عَلٰى جِهَازِ رَسُولِ اللَّهِ ﷻ وَدُفِنَ يَوْمَ الثَّلَاثَةِ، وَقِيلَ: بَقِيَ ثَلَاثَةٌ اَيَّامٍ لَمْ يَدْفَن. وَالْاَوَّلُ اَصْح. وَكَانَ الَّذِي يَلِيْ غَسَلَهُ: عَلِيٌّ، وَالْعَبَّاسُ، وَالْفَضْلُ وَفُتْمُ ابْنِ الْعَبَّاسِ، وَاَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَشُقْرَانُ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷻ وَحَضْرَهُمُ اَوْسُ بْنُ حَوَلِيٍّ الْاَنْصَارِيُّ، وَكَانَ بَدْرِيًّا، وَكَانَ الْعَبَّاسُ وَاِبْنَاهُ يَقْلِبُوْنَهُ، وَاَسَامَةُ وَشُقْرَانُ يَصُبَّانِ الْمَاءِ، وَعَلِيٌّ يَغْسِلُهُ»^۳

۱ مغازی الواقدی (۳ / ۱۱۱۹).

۲ بر اساس نقلها مکرر عامه در کتابهایی که برای آنان ارزشی وصف ناشدنی دارد، این مطلب از مسلمات رویدادهای زمان شهادت خاتم پیامبران ﷺ است. (صحیح البخاری (۶ / ۵).

۳ الكامل فی التاريخ (۲ / ۱۹۳).

«ماجرای تجهیز پیامبر خدا ﷺ و دفن او»: وقتی با ابوبکر بیعت شد، مردم به تجهیز رسول خدا ﷺ روی آوردند و او در روز سه شنبه دفن شد و گفته شده که او سه روز روی زمین ماند و دفن نشد. و قول اول صحیحتر است. آنانی که عمل غسل او را انجام دادند علی، عباس، فضل و قثم - دو پسر عباس - و اسامه بن زید و شقران غلام رسول خدا ﷺ بودند که اوس بن خولی انصاری هم که بدری بود به آنان اضافه شد. عباس و دو پسر او، پیامبر را این رو به آن رو می کردند و اسامه و شقران بر او آب می ریختند و علی او را غسل می داد.»

البته همان گونه که در این متن آمده است حتی اگر چنانچه اسامه در تجهیز پیامبر خدا ﷺ دخالتی هم داشت، این امر به بعد از بیعت گرفتن برای ابوبکر و به یکی دو روز بعد از شهادت خاتم پیامبران ﷺ ارتباط می یابد و خود این متن به خوبی نشان می دهد که اسامه و همراهانش، تا زمانی که از این امر - یعنی از بیعت گرفتن و یا از بیعت کردن با ابوبکر - فارغ نشده بودند، حتی در غسل پیامبر خدا ﷺ هم شرکت نکرده بودند!

به هر حال و فعلاً بحثی در صحت و سقم این اخبار و بحثی در این نیست که اسامه در این منطقه به چه کاری مشغول بود. آن چه در این مقطع از اهمیت ویژه ای برخوردار است، حضور اسامه در مدینه، در زمان شهادت خاتم پیامبران ﷺ است که بر این اساسها امری مسلم است.

لشکر اسامه نیز مانند امیرشان و مانند سرباز و همراه همیشه همراه امیرشان^۱ و مانند سرباز و شاگرد همراه امیرشان^۲، بر اساس گزارشهای به دست رسیده، همگی در این زمان در مدینه حضور داشتند. یکی از این گزارشها، گزارش دستورهایی است که ابوبکر صادر کرده است تا لشکریان اسامه برای باری دیگر از مدینه خارج شوند و به اردوگاه «جرف»، بیوندند:

«فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ... فَخَاطَبَ النَّاسَ، وَأَمَرَهُمْ بِالتَّجَهُّزِ لِلْعَزْوِ، وَأَنْ يَخْرُجَ كُلُّ مَنْ هُوَ مِنْ جَيْشِ أُسَامَةَ إِلَى مَعْسَكِهِ بِالْجُرْفِ، فَخَرَجُوا كَمَا أَمَرَهُمْ».^۳

«ابوبکر گفت: ... پس از آن، او (= ابوبکر) با مردم صحبت کرد و به آنان فرمان داد که برای جنگ آماده شوند و فرمان داد تا هر که از لشکر اسامه بوده است، از مدینه خارج و در اردوگاه اسامه در جرف حاضر شود و همه به همان گونه که ابوبکر فرمان داده بود، خارج شدند.»

۱ یعنی عمر بن خطاب.

۲ یعنی ابو عبیده جراح.

۳ الكامل فی التاریخ (۲ / ۱۹۵).

در بعضی از گزارشهایی که از این فرمان ابوبکر به دست رسیده، زمان صدور این فرمان نیز مشخص شده است. براساس بسیاری از روایات، منادی ابوبکر، پس فردای شهادت خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فرمان ابوبکر را به گوش مردم رسانده است. این گزارشها به خوبی نشان می دهد که در زمان شهادت پیامبر رحمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمام این جمعیت در «مدینه» و نه در «جُرف» حضور داشتند:

«عَنْ عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ، قَالَ: نَادَى مُنَادِي أَبِي بَكْرٍ، مِنْ بَعْدِ الْعَدِ مِنْ مُتَوَفَّى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:
لِيَمَّ بَعْتُ أُسَامَةَ، أَلَا لَا يَبْقَيْنَ بِالْمَدِينَةِ أَحَدٌ مِنْ جُنْدِ أُسَامَةَ إِلَّا خَرَجَ إِلَى عَسْكَرِهِ بِالْجُرْفِ!»^۱

«از عاصم بن عدی نقل است که گفت: پس فردای روزی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت، منادی ابوبکر ندا داد که باید «بعث اسامه» تمام شود. به هوش باشید که نباید فردی از لشکریان اسامه در مدینه باقی بماند، همگی باید به اردوگاه او در «جُرف» بپیوندند!»

در بعضی از روایتهای این گروه، «پس فردا» نیز به «فردا»، تبدیل شده است:

«عَنْ عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ، قَالَ نَادَى مُنَادِي أَبِي بَكْرٍ مِنَ الْعَدِ مِنْ مُتَوَفَّى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَمَّ بَعْتُ أُسَامَةَ: أَلَا لَا يَبْقَيْنَ بِالْمَدِينَةِ أَحَدٌ مِنْ جَيْشِ أُسَامَةَ إِلَّا خَرَجَ إِلَى عَسْكَرِهِ بِالْجُرْفِ».^۲

روشن است اگر لشکر اسامه در «جُرف» باقی مانده بودند، دیگر لازم نبود برای حضور در اردوگاه «جُرف»، دستور مجددی صادر شود. یعنی نفسِ فرمان «أَلَا لَا يَبْقَيْنَ بِالْمَدِينَةِ أَحَدٌ مِنْ جَيْشِ أُسَامَةَ إِلَّا خَرَجَ إِلَى عَسْكَرِهِ بِالْجُرْفِ» به معنای حضور لشکریان اسامه در «مدینه» و عدم حضور آنان در «جُرف» است.

بعضی از سیره نویسان معاصر، با قلم خودشان، اما با ارجاع دادن به روایات و سیره های نوشته شده اولیه^۳ به نقل سیره پرداخته اند. آنان به این دلیل که هر بخش از گفته های ایشان را به صورت مستقل به مرجعی از مصادر مادر، ارجاع داده اند و از ذکر روایتهای به صورت کامل خودداری کرده اند، به صورت خلاصه تر و شاید کاملتری به نقل سیره پرداخته اند. در یکی از این کتابها، علی محمد، محمد صلابی چنین آورده است:

«مَرَضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ الْبَدءِ بِتَجْهِيزِ هَذَا الْجَيْشِ بِيَوْمَيْنِ. وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، فَلَمْ يَخْرُجْ هَذَا الْجَيْشُ وَظَلَّ مُعْسِكِرًا بِالْجُرْفِ وَرَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ

۱ تاریخ الطبری = تاریخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبرى (۳/ ۲۲۳)، المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم (۴/ ۷۳).

۲ البداية والنهاية ط إحياء التراث (۶/ ۳۳۴).

۳ هر بخش از این نوشته، به یکی از کتابهای مرجع ارجاع داده شده است.

الْكَرِيمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَتَغَيَّرَتِ الْأَحْوَالُ مَعَ انْتِقَالِ الرَّسُولِ الْكَرِيمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّهِ. وَصَارَتْ كَمَا تَصِفُ... عَائِشَةُ... بِقَوْلِهَا: لَمَّا فُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ قَاطِبَةً وَأَشْرَابَ النَّفَاقُ. وَاللَّهُ! قَدْ نَزَلَ بِي مَا لَوْ نَزَلَ بِالْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ لَهَاضَهَا. وَصَارَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَأَنَّهُمْ مِعْزَى مُطَيَّرَةٌ فِي حَشٍّ فِي لَيْلَةٍ مُطَيَّرَةٍ بِأَرْضٍ مُسْبِغَةٍ. وَلَمَّا تَوَلَّى الْخِلَافَةَ... أَمَرَ... رَجُلًا فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ مِنْ مُتَوَفَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُنَادِيَ فِي النَّاسِ: لِيُتِمَّ بَعْثُ أَسَامَةَ... أَلَا لَا يَبْقَيْنَ بِالْمَدِينَةِ أَحَدٌ مِنْ جُنْدِ أَسَامَةَ... إِلَّا خَرَجَ إِلَى عَسْكَرِهِ بِالْجُرْفِ»^۱.

«دو روز بعد از آن که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تجهیز این لشکر را آغاز کرد، بیمار شد و بیماری او علیه الصلاة والسلام، شدت پیدا کرد. به این جهت، این لشکر خارج نشد و در اردوگاه «جُرف» باقی ماند و بعد از رحلت پیامبر کریم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه بازگشت. با رحلت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیوستن او به رحمت پروردگارش، تمام احوال تغییر یافت و به همان گونه شد که... عایشه... وصفش می کرد: وقتی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت، تمام عرب، مرتد شدند و نفاق سرکشید. به خدا قسم! فشاری بر من وارد شد که اگر بر کوه های برافراشته وارد می شد، آنها را خرد می کرد و اصحاب محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مانند بزهای سرگردان در بیابان، در شبی بارانی در سرزمینی پر از درنده، شده بودند. وقتی ابوبکر خلافت را به دست گرفت، در سومین روز بعد از رحلت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فرمان داد تا منادی در میان مردم ندا سر دهد که بعث اسامه... باید کامل شود. آگاه باشید که هیچ یک از لشکریان لشکر اسامه... نباید در مدینه بماند و همگی باید به اردوگاه اسامه در «جُرف» بروند».

فعلاً بحثی در این مطلب نیست که یک یا دو و یا چند روز بعد از شهادت پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، منادی ابوبکر در میان مردم مدینه ندا داده که آنان باید به اسامه ملحق شوند، آن چه در این خصوص از اهمیت ویژه ای برخوردار است این است که لشکر اسامه در «جُرف» باقی نمانده و به مجرد دریافت خبر شهادت خاتم پیامبران صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه بازگشته بودند تا دست کم در تجهیز و دفن پیامبرشان حاضر باشند:

«... دَخَلَ وَخَرَجَ النَّاسُ إِلَى الْجُرْفِ. فَلَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقَامُوا حَتَّى شَهِدُوهُ. فَلَمَّا فَرَعُوا، أَنْفَذَهُ أَبُو بَكْرٍ... عَلَى مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۲.

«مردم به «جُرف» رفت و آمد می کردند. وقتی بیماری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدت گرفت، آنان ماندند تا در تجهیز او شرکت کنند. وقتی آنان از این کار فارغ شدند، ابوبکر... اسامه را به همان جایی فرستاد که

۱ الانشراح و رفع الضيق في سيرة أبي بكر الصديق (ص: ۱۷۶).

۲ تاریخ دمشق لابن عساکر (۲/ ۵۱). هم چنین: أبو بكر الصديق أول الخلفاء الراشدين ت شيحا (ص: ۲۹).

پیامبر خدا ﷺ فرموده بود».

اکنون بحث در این است که این لشکر دوازده هزار نفره، چگونه به مدینه بازگشتند؟ آیا آنان یک نفر، یک نفر و یا دو نفر دو نفر، و یا چند نفر چند نفر به مدینه بازگشتند و یا همگی و به صورت دسته جمعی به سوی مدینه هجوم آوردند؟

۱: تأمین جنگنده از لشکری به نام جیش اسامه

د: هجوم لشکر اسامه به رهبری بریده به سمت خانه پیامبر خدا

وقتی لشکری با دوازده هزار سرباز به سمت جایی حرکت کند که چنین گنجایشی را برای پذیرش و برای پذیرایی افراد نداشته باشد، «هجوم» واژه‌ای کوچک و شاید کوچکترین واژه‌ای باشد که برای تعبیر از این حرکت، می‌توان از آن استفاده کرد.

مدارکی که از حرکت و به ویژه از این حرکت جیش اسامه به دست رسیده - همانند آن چه عقل حکم می‌کند و پیش از این نیز به آن اشاره شد - همگی دلالت بر آن دارد که این جماعت، همگی و به صورت دسته جمعی و با حفظ صورت جنگی خودشان، به مدینه وارد شده‌اند و بر آن اساس که مطرح شد، «به مدینه هجوم آورده‌اند»:

«... وَجَاءَ الْمُسْلِمُونَ الَّذِينَ يَخْرُجُونَ مَعَ أُسَامَةَ يُودِّعُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ...، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: أَنْفِذُوا بَعَثَ أُسَامَةَ! وَدَخَلَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَقَالَتْ: أَيُّ رَسُولِ اللَّهِ! لَوْ تَرَكْتُ أُسَامَةَ يُقِيمُ فِي مَعْسِكَرِهِ حَتَّى تَتَمَّائِلَ، فَإِنَّ أُسَامَةَ إِنْ خَرَجَ عَلَى حَالَتِهِ هَذِهِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِنَفْسِهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْفِذُوا بَعَثَ أُسَامَةَ! فَضَى النَّاسُ إِلَى الْمُعَسْكَرِ فَبَاتُوا لَيْلَةَ الْأَحَدِ، وَنَزَلَ أُسَامَةَ يَوْمَ الْأَحَدِ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَقِيلٌ مَغْمُورٌ - وَهُوَ الْيَوْمَ الَّذِي لَدَوَهُ فِيهِ - فَدَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ، وَعِنْدَهُ الْعَبَّاسُ وَالنِّسَاءُ حَوْلَهُ، فَطَاطَأَ عَلَيْهِ أُسَامَةُ فَقَبَّلَهُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَتَكَلَّمُ. فَجَعَلَ يَرْفَعُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ يَضْبَعُهَا عَلَى أُسَامَةَ. قَالَ: فَأَعْرِفُ أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو لِي. قَالَ أُسَامَةُ: فَرَجَعْتُ إِلَى مَعْسِكَرِي. فَلَمَّا أَصْبَحَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ غَدَا مِنْ مَعْسِكَرِهِ وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُفِيقًا. فَجَاءَهُ أُسَامَةُ فَقَالَ: أُعِدُّ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ! فَوَدَّعَهُ أُسَامَةُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُفِيقٌ مُرِيحٌ، وَجَعَلَ نِسَاءَهُ يَتَمَاشَطْنَ سُورًا بِرَاحَتِهِ. ... وَرَكِبَ أُسَامَةُ إِلَى مَعْسِكَرِهِ، وَصَاحَ فِي النَّاسِ أَصْحَابِهِ بِاللَّحُوقِ بِالْمَعْسِكَرِ، فَأَنْتَهَى إِلَى

مُعَسَّكِرِهِ وَنَزَلَ، وَأَمَرَ النَّاسَ بِالرَّحِيلِ وَقَدْ مَتَعَ التَّهَارُ. فَبَيْنَا أُسَامَةُ يُرِيدُ أَنْ يَرْكَبَ مِنَ الْجُرْفِ،
 أَتَاهُ رَسُولُ أُمِّ أَيْمَنَ - وَهِيَ أُمُّهُ - تُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمُوتُ. فَأَقْبَلَ أُسَامَةُ إِلَى الْمَدِينَةِ مَعَهُ
 عُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. فَاتَّهَمُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَمُوتُ، فَتَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ زَاغَتْ
 الشَّمْسُ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ لِاِثْنَتَيْ عَشْرَةَ خَلَّتْ مِنْ رَيْبِ الْأَوَّلِ. وَدَخَلَ الْمُسْلِمُونَ الَّذِينَ عَسَّكَرُوا
 بِالْجُرْفِ الْمَدِينَةَ، وَدَخَلَ بُرَيْدَةَ بْنُ الْحُصَيْبِ بِلِوَاءِ أُسَامَةَ مَعْقُودًا حَتَّى أَتَى بِهِ بَابَ رَسُولِ
 اللَّهِ ﷺ، فَعَرَّزَهُ عِنْدَهُ. فَلَمَّا بُوِيعَ لِأَبِي بَكْرٍ... أَمَرَ بُرَيْدَةَ أَنْ يَذْهَبَ بِاللِّوَاءِ إِلَى بَيْتِ أُسَامَةَ
 وَأَلَّا يَحِلَّهُ أَبَدًا حَتَّى يَغْزُوهُمْ أُسَامَةُ. قَالَ بُرَيْدَةُ: فَخَرَجْتُ بِاللِّوَاءِ حَتَّى انْتَهَيْتُ بِهِ إِلَى بَيْتِ
 أُسَامَةَ، ثُمَّ خَرَجْتُ بِهِ إِلَى الشَّامِ مَعْقُودًا مَعَ أُسَامَةَ. ثُمَّ رَجَعْتُ بِهِ إِلَى بَيْتِ أُسَامَةَ. فَمَا زَالَ فِي
 بَيْتِ أُسَامَةَ حَتَّى تُوَفِّي أُسَامَةَ»^۱.

«... مسلمانانی که قرار بود با اسامه خارج شوند به نزد پیامبر خدا ﷺ می آمدند و با او خداحافظی می کردند که یکی از آنان عمر بن خطاب ... بود و رسول خدا می فرمود: لشکر اسامه را راهی کنید و فرمان او را اطاعت کنید. ام ایمن در این موقع داخل شد و گفت: ای رسول خدا! ای کاش اجازه می دادی که اسامه در اردوگاهش باقی بماند تا شما بهبود یابید زیرا که اگر اسامه با این حالتش از مدینه خارج شود، وجودش نافع نخواهد بود. رسول خدا ﷺ فرمود: لشکر اسامه را راهی کنید! مردم به طرف اردوگاه راه افتادند و شب یکشنبه را در آنجا خوابیدند. اسامه روز یکشنبه نزد پیامبر خدا آمد، در حالی که او سنگین و بی هوش بود. و این همان روزی بود که به او دوا خوراندند. اسامه بر پیامبر خدا ﷺ وارد شد در حالی که از دو چشم او اشک می بارید و عباس نزد پیامبر بود و زنان هم در اطرافش. اسامه سرش را پایین آورد و او را بوسید در حالی که رسول خدا ﷺ حرفی نمی زد. او دست خودش را بالا می برد و بر اسامه می کوفت. اسامه گوید: من می دانستم که او در حال دعا کردن برای من است. اسامه گوید: من به اردوگاهم برگشتم. وقتی صبح روز دوشنبه شد، او از اردوگاهش آمد و رسول خدا ﷺ به هوش آمده بود. اسامه به نزد پیامبر آمد او به اسامه فرمود: صبح گاهان با لطف خدا حرکت کن. اسامه با او خداحافظی کرد در حالی که رسول خدا به هوش و خوب و راحت بود و زنان پیامبر خدا از خوشحالی راحتی پیامبر، مشغول آرایش شده بودند. ... اسامه به سمت اردوگاهش اسب راند و فریاد می زد و مردمی را فرا می خواند که باید با او همراه می شدند تا به لشکریان ملحق شوند. او به اردوگاهش رفت و از مرکب به زیر آمد و در حالی که روز بالا آمده بود، به آنان فرمان حرکت داد. درست در همان زمان که اسامه می خواست از «جرف» حرکت کند، رسول ام ایمن - مادرش - به او رسید و خبر داد که رسول خدا ﷺ نزدیک است بمیرد. اسامه هم به مدینه بازگشت در حالی

که عمر و ابو عبیده جراح او را همراهی می کردند. آنان به پیامبر خدا ﷺ رسیدند در حالی که او جان می داد. و رسول خدا در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول در حالی از دنیا رفت که خورشید به میان آسمان رسیده بود. در این موقع، تمام مسلمانانی که در «جُرف» اردو زده بودند به مدینه وارد شدند و بُریده بن حصیب با «لواء معقود اسامه» وارد مدینه شد تا آن که این پرچم برای جنگ افراشته شده را به در خانه رسول خدا ﷺ آورد و آن را در مقابل در، بر زمین و در زمین کوبید. پس از آن که با ابو بکر... بیعت شد، ابو بکر به بریده دستور داد که دیگر «لواء» را به خانه اسامه ببرد و آن «لواء معقود» را باز نکند و از اهتزاز نیفکند تا آن که اسامه به جنگ برود. بریده گوید: من پرچم را برداشتم و به طرف خانه اسامه به راه افتادم و بعد از آن، با همان «لواء معقود» با اسامه به طرف شام رفتم و بعد از آن نیز آن را به خانه اسامه بازگرداندم و آن پرچم در خانه اسامه بود تا اسامه مرد.

این متن تاریخیچه مختصری از لشکر اسامه نیز هست. در نقل این تاریخیچه، به خوبی و به روشنی از هجوم و حمله لشکر اسامه به سمت خانه پیامبر رحمت ﷺ و نیز محل اصل خبر، خبر داده شده است. برای آشنایی بیشتر با این خبر، توجه به نکته ای مهم لازم است:

پرچم لشکر - که «لواء» خوانده می شود - رمز وجود و بقای لشکر و نیز نشانه محل تجمع و حرکت و توقف آن است. محل اصل عملیات و حمله نیز همیشه با «لواء» مشخص می شود.

در مورد لشکر اسامه ادعا شده که «لواء این لشکر» را پیامبر خدا ﷺ با دست مبارک خودش «منعقد» ساخته است:

«قَوْلُهُ: «بَابُ بَعَثِ النَّبِيِّ ﷺ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ»: ... فَبَدَأَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعَلَهُ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ. فَعَقَدَ لِأُسَامَةَ لَوَاءً بِيَدِهِ فَأَخَذَهُ أُسَامَةُ فَدَفَعَهُ إِلَى بُرَيْدَةَ وَعَسَكَرَ بِالْجُرْفِ...»^۱.

«توضیح «بَابُ بَعَثِ النَّبِيِّ ﷺ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ» (= «باب فرستاده شدن لشکر اسامه بن زید توسط پیامبر خدا ﷺ در مرضی که در آن بیماری از دنیا رفت»): ... در روز سوم، بیماری رسول خدا ﷺ شروع شد. او با دست خودش پرچم را برای اسامه منعقد کرد. اسامه پرچم را گرفت و به بریده داد و در «جُرف» اردو زد...».

همان گونه که در این عبارتها ملاحظه می شود، اسامه به مجرد آن که «لواء معقود» را از دست پیامبر خدا ﷺ گرفت، آن را به دست بُریده بن حصیب داد.

این عمل اسامه، علامت سؤال بزرگی را در برابر اصل جیش اسامه و این ادعا قرار داده که «پیامبر رحمت ﷺ این «لواء» را به دست او داده است». به هر حال و بر این اساس، بریده بن حصیب، پرچمدار اسامه در لشکر اوست.

ناگفته پیداست، این «پرچمداری» و این «حمل و نقل لواء»، زمانی می‌تواند دلالت بر چیزی داشته باشد که حکم «لواء لشکر اسامه» مانند سایر «لواء»ها باشد اما همان گونه که ملاحظه شد، گویا از همان آغاز صلاح بر این بوده است که با «لواء معقود اسامه» به مانند نیزه‌ای برخورد شود که بر سر آن تکه پارچه‌ای بسته شده که احتمالاً و یا تصادفاً این تکه پارچه را پیامبر خدا ﷺ بر آن بسته است! که در این صورت، این «نیزه و این پارچه» نه برای لشکر اسامه و نه برای هیچ لشکر دیگری، هیچ نشانه‌ای برای هیچ چیزی نیست! این در حالی است که در جنگها، «لواء» همیشه نشانه محل اصلی نبرد و نشانه رهبری جیش است:

«قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: وَلَا يُمَسِّكُ اللَّوَاءَ إِلَّا صَاحِبُ الْجَيْشِ»^۱.

«ابن اثیر گفته است: «لواء» را جز امیر لشکر، فرد دیگری به دست نمی‌گیرد».

در زمان شهادت خاتم پیامبران ﷺ همان گونه که ملاحظه شد، اسامه خودش در مدینه و در اطراف خانه پیامبر خدا ﷺ حاضر بود اما متون ارائه شده و نیز بسیاری دیگر از متون تاریخی نشان می‌دهد که لواء اسامه و بسیاری از لشکراو و نیز قائم مقام او، همگی در «جُرف» استقرار داشتند.

لشکر اسامه و لواء او و نیز قائم مقام او با شهادت خاتم پیامبران ﷺ دیگر در «جُرف» باقی نماندند. آنان به مدینه وارد شدند و عبارت «وَدَخَلَ الْمُسْلِمُونَ الَّذِينَ عَسَّكَرُوا بِالْجُزْفِ الْمَدِينَةَ» به خوبی نشان می‌دهد که آنان به صورت دسته جمعی به مدینه وارد شده‌اند نه به صورت تک تک و دو نفر دو نفر و چند نفر چند نفر. عبارت «وَدَخَلَ بُرَيْدَةُ بْنُ الْحُصَيْبِ لِبِوَاءِ أُسَامَةَ مَعْقُودًا حَتَّى أَتَى بِهِ بَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَغَرَزَهُ عِنْدَهُ» نیز به خوبی نشان می‌دهد که محل استقرار این لشکر در اطراف خانه پیامبر خدا ﷺ بود یعنی آنان به خانه‌های خودشان نرفته بودند و این مطلب نیز همان گونه که در آغاز این بحث مطرح شد، امری طبیعی است.

این متن که تقریباً در تمام مصادر تاریخی نقل شده است، دلالت بر این مطلب دارد که لشکر اسامه با رهبری «بریده بن حصیب» - که حکم پرچمدار این لشکر را داشت - به مدینه و به سمت خانه پیامبر رحمت ﷺ هجوم آورد اما نقلها و احتمالهای دیگری هم وجود دارد.

۱ عمدة القاری شرح صحیح البخاری (۱۴/۲۳۴).